

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی بعد از تعرض به اخبار توقف و تخییر و کیفیت جمع بین آنها متعرض اخبار ترجیح شدند، المبحث التاسع در اخبار ترجیح، اگر مزیتی در یکی از دو خبر باشد و طبیعتا در اولین کار بحثی که انجام دادند متعرض روایت عمر ابن حنظله شدند و در خالاش هم اشاره ای به روایت مرفوعه زراره را هم نقل کردند. البته باز تکرار کردند که این فوق العاده ضعیف است و قابل اعتنا نیست. عرض شد راجع به روایت عمر ابن حنظله از اشکال مرحوم آقاضیا را هم خواندیم. اشکال آقاضیا این است یعنی اشکال را ایشان به لحن خاصی بیان فرمودند، تقریب ما این است، این روایت سه بخش دارد. یک بخش اولش که حالا ما اسمش را ولایت فقیه می گذاریم چون ناظر به اصل ولایت است، این جعلته حاکما، بخش دومش راجع به اختلاف است که هر کدام از شیعه یک نفر را قبول کردند و این دو مجتهد و دو تا فقیه با هم اختلاف کردند. این بخش دومش است.

بخش سومش این است که نگاه بشود به آن روایتی که از ما نقل شده، آن وقت مرجحات را من می گویم هر دو به روایت مراجعه کردند، اختلاف در روایات شماست، حضرت می فرمایند روایات را نگاه بکنید که مجمع علیه را بگیرید، مشهور را بگیرید، بعد مرجحات موافق کتاب یا مخالف سنت و آخرش هم می گوید إذا فارجه حتی تلقی امامک، بحثی که در این جا شده اصحاب تمسک به این ذیل در باب تعارض خبرین تمسک کردند که سوالش هم هست.

عمده اشکال مرحوم آقاضیا این است که معلوم نیست این ذیل از آن صدر، از آن حد وسط جدا بشود، مشکل آقاضیا این است چون عرض کردم بخش وسط ناظر به اختلاف حکمین یا قاضیین یا مجتهدین است، بخش وسطش این طور است. بخش بعدیش اصحاب ما مستقل گرفتند راجع به اختلاف خبرین. آن وقت آقاضیا می گوید ظاهرا که بخش بعدی استمرار بخش قبلی است یعنی شما ببینید این دو تا حاکم که اختلاف پیدا کردند دلیلشان چیست؟ می گوید دلیلشان روایت است. خب روایت آنها را نگاه بکنید، آن روایتی

.....

که اشهر است به آن اخذ بشود، اشکال آقاضیا که این نحوه برخورد که این خب درست نیست، چه کسی به روایت نگاه بکند؟ مقلد نگاه بکند؟ که نمی تواند همچنین کاری بکند. یک مجتهد دیگر بیاید که خب این نمی تواند وارد حکم دو تا مجتهد بشود، می شود مجتهد ثالث. لذا ایشان می گوید این مقدار از روایت یعنی در حقیقت معرض عنها است بین اصحاب ما، مرحوم آقاضیا از این راه وارد شده است. البته عرض کردم آقاضیا اشکال لفظی نکردند لکن در اشکال لفظی آن روز عرض کردم در صدرش دارد يُنظر إلی ما کان من روایاتهم عَنَّا، این يُنظر ناظر کیست؟ این را آقاضیا ننوشته بود، ما این تقریب را اضافه کردیم، ناظر کیست؟ ناظر مقلد است؟ خب مقلد که خودش می تواند بیاید بگوید مجتهد تو این طور گفتی و آن آن طور گفتی، قبول بکنند. یا مجتهد است؟ اولاً نمی تواند دخالت بکند و ثانیاً معنایش رجوع به مجتهد سومی است یعنی کأنما امام فرموده مجتهد سوم مراجعه بکن، دیگه معنایش این است. این تقریب اشکال و لذا ایشان می گوید روایت اعراض اصحاب را دارد.

خب ایشان به نظر من گاهی اوقات یک مطلبی در ذهن شخص می آید نمی تواند خوب بیان بکند به این تعبیر می آید. البته مرحوم آقاضیا چون عبارت صدوق هم از این جا آمده یعنی عبارت صدوق هم از دومی یا سومی است، صدوق اولی را ندارد. در اول آن وقت مثل مرحوم نائینی و این ها حرفشان این است که این ذیل جداست، یک اختلاف حکمین داریم و یک اختلاف روایات داریم، این ذیل مربوط به اختلاف روایات است، ربطی به اختلاف حکمین ندارد، ربطی به اختلاف حاکمین ندارد پس اشکال مرحوم آقاضیا و جوابی که آقایان دارند این است که این ذیل را مستقل گرفتند.

پس بنابراین مرحوم آقاضیا می خواهد بگوید این سومی هم به دومی ربط دارد، اختلاف روایت ذیل اختلاف قاضیین است، حاکمین است، آقایان آمدند اختلاف روایت را مستقل گرفتند از حاکمین و گفتند ربطی به حاکمین ندارد. از حاکمین خارج است. این راجع به این قسمت مسئله که اشکال آقاضیا است، حالا ما ان شا الله توضیحات بیشتر می دهیم.

مرحوم آقاضیا چون توجه نفرمودند، صدر حدیث هم نگاه نکردند، صدر حدیث که قسمت اول باشد خب در کافی آمده، در تهذیب هم آمده، ایشان نگاه نکردند مرحوم آقاضیا صدر حدیث را، صدر حدیث تصادفاً این طور است، یَنْظُرَانِ إلی رجلٍ مِنْکُمْ، اصلاً صیغه یَنْظُرَانِ

دارد، مرحوم صدوق چون صدر حدیث را نیاورده، مرحوم صدوق کلا صدر حدیث را نیاورده، بخش اول را نیاورده. در بخش دوم که اختلاف حکمین است چیزی نیست، قلتُ له به این که هر کدام اختار رجل، بخش سوم يُنظر فما کان من روایتهم عنّا، این در بخش سوم هم به صیغه مجهول آمده، يُنظر، لذا در این جا اگر ما باشیم و طبق قاعده، حالا آقازیا عنایت نفرمودند، من می خواهم تقویت اشکال آقازیا را بکنم، ما باشیم ضمیر باید به مقلدین برگردد چون آن ينظر که مال مقلدین است، مال مجتهدین که نیست. آن ينظرانی که در صدر حدیث است، ينظران یعنی مقلدها، مردم که یک مسئله ای ابتلا کردند این دو تا، دو نفر اختلاف پیدا کردند بروند به یک مجتهدی که این طور است. اگر ما باشیم و صدر حدیث ينظران می خورد به مقلد اصلا، این احتمالی که آقازیا گفتند مجتهد دیگر وارد نیست، آن وقت بعد در قسمت سوم، دوم که ندارد. نظر ندارد. چون من همیشه عرض کردم من در مراعات الفاظ روایت خیلی تاکید شدید دارم و متن روایت. در متن روایت ينظران است اولش، دومش هم که ندارد، سومش هم يُنظر است به صیغه مجهول. اگر ما باشیم و سیاق عادتاً باید بگوییم يُنظر یعنی مقلدین، آن دو نفر عادی که محل ابتلایشان شده و اختلاف پیدا کردند این ها نگاه بکنیم. این هم که قابل تعقل نیست اینها بیابند ادله را نگاه بکنند لذا آقازیا می گوید اصلا این حدیث با این لفظش و با این وضعش معرض عنها است اصلا، این روایت اعراض شده است.

عرض کنم این راجع به کلمات آقازیا و اما توضیح مطلب که حالا من اجمالاًش را عرض می کنم، یک احتمال به طور کلی اینجا وجود دارد که این يُنظران یا ينظران، این اصلا به نحو طریقت و آلیت باشد، به نظر نگاه نمی کند مثلاً اعلمو، این اعلمو چیز خاصی ندارد. اعلمو أنه کذا، یعنی مراد این بود که يُرجع إلی فقیه من فقها، این ينظران یعنی يُرجع، بعد هم که می گوید اختلاف دارند يُنظر یعنی اصلا يُرجع هم نیست، به عبارت دیگر روایات را بررسی می کنند، نظر اصلا در آن مآخوذ نیست که مراد این باشد، این مقلد یا مجتهد به تعبیری، اصلا نظری به این ندارد. مثلاً و اذکر فی الکتاب إذ قال، این اصلا به اذکر کاری ندارد، آن قصه واقعی را شرح می دهد، إذ قال مثلاً ایصال الحوارین، این نظر به آن إذ قال است نه نظر به و اذکر فی الکتاب، و اعلمو ان الله یحیی الارض بعد موتها، نظر به این است که أن الله یحیی الارض بعد موتها، اعلمو، يُنظر، ينظران، اینها به معنای آلی صرفند پس بنابراین این بحث مطرح می شود که این جا نظر

مورد عنایت است یا آلی صرف است. مرحوم آقاضیا می خواهد بگوید، البته طبق قاعده حق با آقاضیا است، طبیعتاً این طور است، هر

لفظی که در لسان دلیل بیاید موضوعیت دارد تا طریقتش ثابت بشود، طبق قاعده عمومی این است.

پس بنابراین، البته عرض کردم مرحوم آقاضیا به این تعبیر نفرومودند، این تعبیر از بنده است، آقایان حاشیه آقاضیا را نگاه بکنید این

حرف را نگفتند لکن این یک مشکلی در روایت درست می کند که اگر مراد مقلد باشد اصلاً معنا ندارد که در این جا به مرجحات

روایت، مگر بگوییم که اصلاً کلمه یُنظر، یَنْظران اصلاً طریقت صرف است، اصلاً به آن نگاه نشده، مطلب بعدی محل کلام است، این

راجع به این حدیث.

حالا یواش یواش وارد این حدیث بشویم چون دیگه به این زودی کتاب مرحوم نائینی را نمی خوانیم، مرحوم نائینی که معتقد است

حدیث خیلی صریح در ترجیح است، خیلی واضح و روشن است، ایشان ادعا کرده حدیث کاملاً واضح است در بیان مرجحات بین خبرین

کاملاً واضح است. به لحاظ سند هم مشهور شده این حدیث مقبوله است و لذا مناقشه ای در سند نمی شود. من یک توضیحی را هم

این جا عرض بکنم در این مصباح الاصولی که تقریر استاد است ایشان هم قبول کرده که این روایت ولو سنداً عمر ابن حنظله توثیق

نشده لکن اصحاب تلقی به قبول کردند، از آن تعبیر به مقبوله شده پس قابل قبول است. این در مصباح آمده، در دوره اول فقه هم که

عروه را شرح می دادند به نظرم مسئله ۶۱ است، ۶۲ است، به مناسبت فقیه، مجتهد متولی صغار و ایتام باشد آقایان در آن جا هم تمسک

کردند یعنی تولیت صغار .. به حدیث عمر ابن حنظله تمسک کردند، چون امام گفته قاضی است این هم از شئون قاضی است و إلا این

بعنوانه ندارد، این به اصطلاح من که تعبیر کردم به ملازمه جزئی، یک ملازمه خارجی است که قضات این کار را می کردند پس ائمه

علیهم السلام منصب قضاوت و قضا را قرار دادند برای فقها، پس فقیه هم این کار را بکند، این از این باب است. آنجا هم آقای خوئی

در شرح عروه حدیث را قبول کردند، مقبوله عمر ابن حنظله را که به قلم مرحوم آقای غروی قدس الله نفسه است ایشان در آن جا آورده

و آقای خوئی مقبوله عمر ابن حنظله را قبول کردند. غرض می خواهم بگویم این مبنای سابق ایشان بود، این تصور نشود که چیزی،

شاید دوره های قبلی اصول ایشان، فقه ایشان روایت عمر ابن حنظله را قبول کردند اما بعد برگشتند. در همین چاپ دوم و سوم از این

کتاب تنقیه مرحوم آقای غروی شده یک حاشیه مفصلی دارد که استاد برگشتند و نظرشان به این شد که عمر ابن حنظله ثقه نیست و این را زیاد مطرح کردند، یک بار و دو بار و سه بار نه، در همین مبانی تکمله منهاج هم در منصب قضا هم ایشان قبول نکردند که ائمه علیهم السلام فقها را به عنوان قاضی نصب کردند یا اصطلاحاً قاضی منصوب، این چون نکته فنی است و من همیشه دلم می خواهد آقایان عادت بکنند به تلخیص و خلاصه کلمات، من عرض کردم مرحوم آقای خوئی قائل به قاضی منصوب نیست، قائل به قاضی تحکیم است یعنی شیعه وظیفه دارد در مسئله ای که پیش می آید به یک فقیهی مراجعه بکند، نه این که او نصب شده، برای این که فقیه آشناست و حکم الهی را می گوید نه این که او از طرف امام نصب شده است و ایشان آن وقت به این مناسبت هم متعرض مبحث قضا در این کتاب مبانی تکمله منهاج شدند، هم به یک مناسبتی آقایان اگر مایل باشند کتاب صوم ایشان را نگاه بکنید، در این که طرق ثبوت هلال یکیش هم حکم حاکم است، غیر از حالا مکاسب چون این جدید است و آن مکاسب قدیم است. یعنی بیع ایشان قدیم است، در آن جا هم ایشان متعرض ولایت فقیه شدند، شاید من چون در خدمتشان بودم، به مدت یک هفته این ولایت فقیه طول کشید، خلاصه بحث را به شما من چند بار عرض می کنم برای این که کاملاً ایشان معتقد بودند که عده ای از اطلاقات مثل العلماء ورثة الانبیاء، علماء امتی، اولاً خیلی از این ها سند ندارند و مراد هم احتمالاً از علماء ائمه علیهم السلام باشند. مضافاً در این ها هیچ منصب نیست و کرارا عرض کردم حق در این مطلب این است که این روایت لسانش لسان نصب نیست، مراجعه به علما، مراجعه به علما ممکن است از باب قاضی تحکیم باشد، ربطی به نصب ندارد. راست هم هست، این اشکال وارد است.

البته این که در این جا در همین روایت عمر ابن حنظله نصب هست یا نه، باز بحث های دیگری است، من می خواهم خلاصه نظر مبارک ایشان را بگویم. ایشان می فرماید آنی که به درد نصب می خورد سه تا روایت است، یکی همین عمر ابن حنظله، ایشان می گوید بله دلالتش تام است، عرض کردم نمی خواهم وارد بحث بشوم که دلالت تام است یا نه چون اصلاً بحث ما در نصب قاضی نیست اصلاً، در بحث تعارض نیست. ایشان می فرماید دلالتش تام است لکن عمر ابن حنظله توثیق نشده، قبول نمی کنند عمر ابن حنظله.

دوم این روایت ابی خدیجه مکرمه است، آن را قبول کردند که سندش معتبر است چون عده ای باز آن را قبول ندارند، به عکس ایشان.

سندش را معتبر می دانستند لکن می گویند دلالت بر قاضی منصوب نمی کند، نصب در آن نیست، قاضی تحکیم است.

سومی هم توقیع مبارکه، فأما الحوادث الواقعة، در آن هم اشکال سندی دارند، تازه معلوم نیست فارجعوا به معنای نصب قاضی باشد،

این خلاصه نظر مبارک ایشان است. همیشه در ذهنتان باشد، خلاصه نظری که می خواهد در این مسئله برگردد این است، آن اطلاعات

به درد مقام نصب نمی خورد، این هایی هم که سه دلیل است که ظاهرش نصب است اینها یکیش سندش معتبر است، روایت ابی خدیجه

لکن دلالت ندارد، دو تایش هم یکیش دلالت دارد که عمر ابن حنظله باشد لکن سندش ضعیف است و آن یکی دیگه هم که هم دلالتش

مخدوش است و هم سندش مخدوش است، این خلاصه آنچه که الان. راجع به توقیع الان دقیقا در ذهنم نیست که فارجعوا را به نظرم

به مقام فتوا دادند، به نظرم، چون فارجعوا مبنی بر این است که فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا در این جا چی باشد، سه تا احتمال است،

چون سه تا احتمال است: فتوا، قضاوت و اداره جامعه. یک احتمال این است که هر سه مراد باشد. هم به فتوا به آن ها مراجعه بکنید، هم

قضاوت و هم اداره جامعه که همان ولایت فقیه باشد. حالا این راجع به روایت عمر ابن حنظله.

آن وقت بحث های نسبتا مفصلی بعدها شده راجع به همین روایت عمر ابن حنظله، دیدم بعضی ها حتی رساله ای نوشتند که مدارش بر

این است که این عمر ابن حنظله ثقة است یا نه؟ راجع به روایت عمر ابن حنظله خب بحث زیاد شده، من ان شا الله بعد یک توضیحی

می دهم، خودم ندیدم، نقل می کنند اولین کسی که تعبیر کرده مقبوله، مرحوم شهید اول است. در غایة المراد ایشان آورده اما تعبیر به

مقبوله نکرده است. من غایة المراد را مراجعه کردم تعبیر به مقبوله نکرده است. شاید جای دیگر باشد و این یک توضیحی هم راجع به

این. حالا خودتان هم فکر بکنید به قول امروزی ها مشق شب، چرا نگفتند ضعفه منجبرٌ بعمل الاصحاب و گفتند مقبوله؟ المویّد بعمل

الاصحاب، المنجبر ضعفها بعمل الاصحاب. چرا تعبیر به مقبوله کردند؟ که حالا ما هم یک چیزی به ذهنمان رسید که بعد عرض می کنم،

فعلا وارد نمی شویم. علی ای حال راجع به این روایت بحث های مفصلی شده.

من چون چند دفعه عرض کردم مرحوم آقای شفتی رضوان الله تعالی علیه که در اصفهان بودند، حتی از ایشان نقل شده که راجع به صاحب جواهر از ایشان پرسیدند، فرمودند مجتهد نیست چون در رجال وارد نیست. علی تقدیر صحت نقل. ایشان انصافا نسبت به سابقین یک باب تفصیلی را در مباحث رجالی باز کردند و وقتی آدم کلمات ایشان را نگاه می کند احساس می کند ایشان اضافه بر تامل در کلمات رجالیین مثلا کتاب کافی، فقیه، تهذیب، استبصار، تمام اینها را دانه دانه احادیش را نگاه کردند. خیلی زحمت کشیدند انصافا، خیلی قابل اعتناست، زحمت زیادی کشیدند. البته هنوز مباحث خیلی قابل طرح است، الان امکانات علمی هم بهتر شده، طرح مسائل هم بهتر شده. من دیدم برای این که یادی هم از ایشان باشد ایشان یک کتابی دارند اقامه الحدود فی زمن الغیبه، حالا این بحث اقامه الحدود و طرح مسئله، خود من هم در نظرم بود که اقامه حدود توسط غیر معصوم یعنی به نظرم بهترین طرحش این باشد، بهتر این است چون من کرارا عرض کردم، ما فعلا روایتی نداریم که بگوید فلان حکم در زمان حضور این طور است و در زمان غیبت این طور است، بله از بعضی ادعیه در زمان غیبت داریم مثل اللهم عرفنی نفسک لکن این که بیاییم بگوییم یک حکم در زمان غیبت عوض می شود در زمان حضور، این روشن نیست. حالا عنوان کتاب جای خودش و مرحوم آقای شفتی همچنان که در مطالع هم این روشن است، خیلی جنبه توسعه دارد، به قول امروزی ها موسوعی و دائرة المعارفی فکر می کند، در همان مطالع هم زیاد این طرف و آن طرف می رود و یک امتیاز ایشان در همین کتاب و کتابهای دیگر نقل اقوال به عین عباراتشان است، استظهار نمی کند. عین عبارت را می آورد، خیلی عبارت می آورد، حدود در زمان غیبت یعنی مرادش همان توسط غیر امام یعنی، آن امام معصوم. ایشان قائل به اقامه حدود بود، حتما شنیدید دیگه، خودش هم جاری می کرد. شنیدم هنوز آن شمشیرش هم موجود است، ۱۲۰ نفر را با آن سر بریده بود. آن شمشیر خونین هنوز هم هست. علی ای حال ایشان قائل به اقامه حدود بود، این کتاب هم در این جهت است لذا به مناسبتی، البته اقامه حدود اقسامی دارد مثلا سید بر عبد خودش، شوهر بر زن خودش، یکی یکی اینها را بحث کرده مسائل فقهی، آن وقت در نیمه های کتاب تقریبا از

یکی از حضار: شهید اول در ذکری مقدماتی در ذکری دارد، اشارات در ذکری دارد، الاشارة الثالثة یحتمل فی الفقیه امورٌ ثلاثة عشر،

قد نبه علیها فی مقبول عمر بن حنظله

آیت الله مددی: گفتند اولین کسی که تعبیر کرده.

خب این را من سابقا هم کرارا عرض کردم، بعد از اصطلاح علامه این که آمد حدیث را تنويع کرد تدریجا از همان قرن نهم عده ای از فقهای ما بعد از علامه، اواخر هشتم، اواخر نهم به بعد آمدند گفتند ما عده ای از احادیث را قبول می کنیم ولو تعبیر علامه ضعیف است لکن قابل قبول است لکن تعبیر بیشتر این شد انجبار و انکسار به اصطلاح، ضعفش منجر به عمل اصحاب است، این تعبیر ایشان مقبوله، تعبیر به مقبوله این هنوز اول کلام بوده. علی ای حال و توضیحاتش را عرض کردیم که علامه اضافه بر این مطالب رجال را هم که نوشتند وضع احادیث روشن کردند، در خود فقه هم آوردند متعرض شدند، الان من در عبارت علامه در مختلف دیدم از او نقل کرده، ایشان هم شهید ثانی در همین غایة المراد از مختلف نقل می کند، من مراجعه کردم در مختلف خودم پیدا نکردم، نمی دانم حالا مشکل کجا بود. یک مراجعه اجمالی به مختلف کردم نتوانستم پیدایش بکنم.

علی ای حال لکن علامه رحمه الله، روایت عمر ابن حنظله در مختلف الشیعه، علامه رحمه الله ندیدم بعد تعلیقش بر روایت چیست، نوشته لما رواه عمر ابن حنظله، شهید اول از ایشان نقل می کند از کتاب علامه از مختلف لکن نمی دانم اما علامه این حدیث را تضعیف کرده، این روشن بشود.

یک: در قسم ثانی که مختص به کسانی است که لا یعمل بروایتهم اسم داوود ابن حسین را برده، نوشته درست است نجاشی ایشان را توثیق کرده لکن مرحوم شیخ گفته واقفٌ و لذا عمل نمی کنیم و عندی عمل به روایت ایشان نمی شود. غرض این حدیث را به خاطر داود ابن حسین ایشان تضعیف کرده به حسب مبنا در خلاصه. من عرض کردم چون الان مختلف را پیدا نکردم چنین شد.

یکی از حضار: جلد چهار در اثبات ثبوت الولاية للفقیه فی اقامة الحدود، در استدلالی که آورده

آیت الله مددی: و لما رواه عمر ابن حنظله.

یکی از حضار: مسئله سلطان الظالم، بعد می گوید لنا فلان و ما رواه عمر ابن حنظل،

آیت الله مددی: من ما رواه را دیدم، بعد نقل چه می گوید؟ رد نمی کند.

یکی از حضار: استدلال است، جزء لنا است.

آیت الله مددی: خیلی عجیب است.

می گویم البته نمی گوید لما رواه فی الصحيح أو فی الحسن، از این که فی الصحيح أو فی الحسن نگفته یعنی قبول نداشته اما خیال می

کردم، آن عبارت شهید اول را دیدم در غایه المراد نقل کرده و فعلا هم قبول کردیم که در مختلف هست ولی پیدایش نکردیم. یعنی می

خواستم پیدایش بکنم که بعد رد کرده یا نه، بعد تعلیق بر خبر زده یا نه، خبر را رد کرده یا نه؟ طبق قاعده این خبر را علامه رد کرده.

چرا؟ چون در رجالش داود ابن الحسین را قبول نمی کند، در قسم ثانی آورده. از آن طرف هم عمر ابن حنظله را اصلا نیاورده، این هم

خیلی عجیب است

یکی از حضار: بقیه عبارت عمر ابن حنظله را هم ایشان آورده، باز به عنوان ادله خودش.

آیت الله مددی: اما هیچ، نه در قسم اول و نه در قسم دوم عمر ابن حنظله را نیاورده، این هم خیلی عجیب است یعنی مهمل گرفته. حالا

بعضی ها می گویند این نیاوردن مهمل می شود، مجهول می شود. دیگه وارد آن بحث نمی شویم.

به هر حال طبق قاعده این روایت روی مبنای علامه ضعیف است. شاید شهید اول از همین جهت، چون شهید اول شاگرد پسر علامه

است، علامه هم از پدرش گرفته، شاید شهید اول مثلا جزء نخستین افرادی باشد که می خواهد انجبار بگوید، حالا بگوییم چون این

اصطلاح انجبار تازه بوده ایشان گفته مقبول و من احتمال می دهم مراد ایشان از مقبوله چیز دیگری باشد، بگذارید ما یکمی این حدیث

را بخوانیم بعد توضیح می دهم شاید مراد شهید از مقبول نکته دیگری باشد.

یکی از حضار: ولی اشکال را در بحث لو اشتری، در بحث فی رجل ... این جا می گوید که احتجّ الشیخ فی النهایه بما رواه عمر ابن حنظله، بعد ایشان تعلیق می گوید فی طریق هذه الروایه من لا يحضر للآن و التخطی، این اشکال من لا يحضر حال را این جا می گوید ولی جاهای دیگر به عمر ابن حنظله بدون اشکال استدلال می کند.

آیت الله مددی: حالا این طریق شاید طریق تا خود عمر ابن حنظله مرادش باشد. حالا آن روایت را بیاورید تا من بگویم. چون گاهی اوقات این هم یک استدلالی است، یعنی آقایان این را دقت بکنند، شهید ثانی هم در درایه دارند، گاهی اوقات طریق تا زواره صحیح است مثلاً طریق تا خود عمر ابن حنظله صحیح است، خود عمر ابن حنظله محل کلام است، آن وقت این ها این طور می گفتند و فی الصحیح إلی عمر ابن حنظله، اگر خود عمر ابن حنظله را قبول داشتند و فی الصحیح عن عمر ابن حنظله، این فرق بین إلی و عن، و فی الصحیح إلی عمر ابن حنظله یعنی تا عمر ابن حنظله طریق درست است، نه مرادش فی الصحیح تا امام، تا خود عمر ابن حنظله طریق صحیح است. حالا آن روایت عشره را بیاور تا بگویم که شاید نظر ایشان به طریق تا عمر ابن حنظله باشد، چون این هم یک اصطلاح است، این اصطلاح را، الان در زمان ما این کار را نمی کنیم، دقت می کنید؟ الان مثل آقای خوئی و آقای حکیم و دیگران، صاحب جواهر. جواهر شاید بعضی جاها داشته باشد، الان مصطلح ما نیست اما این هست در بعضی از، به نظرم در درایه شهید تصریح دارد که بگویند و فی الصحیح إلی عمر ابن حنظله، نه و فی الصحیح عن عمر ابن حنظله، اگر گفت و فی الصحیح عن عمر ابن حنظله حدیث صحیح است، اگر گفت إلی عمر ابن حنظله تا عمر صحیح است، باید بعدش را نگاه کرد. تامل در عمر بشود.

یکی از حضار: حدیث در تهذیب جلد هفت صفحه ۱۵۳ شماره ۲۴ است، محمد ابن علی ابن محبوب

آیت الله مددی: آن نوادر ایشان نقل کرده است. خب محمد ابن علی ابن محبوب.

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسین عن ذبیان عن موسی بن اکیل

آیت الله مددی: موسی ابن اکیل نمیری

یکی از حضار: عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظله

آیت الله مددی: تازه داود هم مشکل دارد.

به نظرم مرادش طریق تا خود عمر است، نه کل سند. و فی الطريق من لا یحضرنی حال تا عمر ابن حنظله حساب کرده.

علی ای حال کیف ما کان عرض کردم این یک نکات و ظرافت هایی است که تا تنبه نیاید یعنی ممکن است یک شخص بزرگواری یک نکته خیلی ظریفی را بکار ببرد. حالا من چون دیدم مرحوم آقای شفتی زحمت کشیدند یک مقدار هم ما تعلیق به ایشان می زنیم. مقداری هم سند را نحوه کار، البته انصافا ایشان زحمت کشیدند، رسائل رجالی هم دارند، رسالات مفرده هم دارند مثلا در حال ابوبصیر، دیدم رسائل مفرده ایشان را و لکن انصافا این فاتحه خیر در اصفهان بود که در این جهت خیلی فوق العاده است انصافا، بعدها این دو بزرگوار خصوصا از بیت کلباسی، ابوالعلاء و ابوالمعانی، خیلی زحمت کشیدند که مرحوم آقای بروجردی هم درس هر دو را حاضر شدند، پدر و پسر را، رضوان الله علیهم اجمعین.

علی ای حال مرحوم شفتی، می خواهم یک مقدار هم با روش کار، تقریبا می شود گفت این راه جدیدی بود که این طوری در روایات با این دقت و ظرافت وارد بشوند. این نکاتی را که در ذهنیت اینها است، البته ایشان در قرن سیزدهم است. مرحوم شفتی هفت سال قبل از صاحب جواهر فوت کردند، ۱۲۵۹ وفات مرحوم شفتی است. ایشان دارد که و اما الکبری، در صفحه ۱۵۲، فلما طبقت المشایخ العظام (قدس الله تعالی ارواحهم) علی روایت، همان تعبیر مقبوله یعنی این را.

بعد ایشان نقل می کند که در کتاب کافی دو بار آمده، درست است و لکن کاش که این را اضافه می کردند، در کتاب کافی فقط در جلد یک که در اصول است هر سه بخشش آمده، در جلد هفت که در باب قضاء است فقط بخش اول آمده. دوم و سوم، بخش یک ولایت فقیه، بخش دوم اختلاف دو تا قاضی یا دو تا فقیه. بخش سه اختلاف روایات، در کتاب اصول ایشان هر سه را آورده اما در کتاب قضاء فقط بحث اول را آورده.

یک نکته دیگر هم این است که در بعضی از طرق حدیث صفوان مطلق است لکن در کتاب کافی قید شده به صفوان ابن یحیی، و اما

و أمّا شيخنا الصدوق ففي باب الاتفاق على عدلين في الحكومة من أبواب القضايا و الأحكام من الفقيه

راست است لكن خوب بود مرحوم آقای شفتی یک نکته ای را توجه می فرمودند و می گفتند و آن نکته به نظر من این که، البته ایشان بعد از یک صفحه در ذیل صفحه ۵۴ و صدر الحديث غير مذكور في الفقيه بل مذكور فيه قال قلت في رجلين، به جای این مطلبی که ایشان فرمودند من عبارت دیگری را عرض کردم. سه بخش است، بخش اول در فقیه نیامده، روشن شد؟ اختلاف قاضیین و اختلاف روایات در فقیه آمده است. کاش که ایشان این نکته را هم توجه می فرمودند، گفته صدر حدیث، نه توجه به این می شد که چرا صدوق صدر حدیث را نیاورده. چه نکته ای در کار وجود داشته؟ این کارها در آن زمان نشده بوده هنوز، و اصولاً صدوق نکته ای، چون عرض کردم صدر حدیث مال ولایت فقیه است، عبارت صدوق این طور است، باب الاتفاق على عدلين في الحكومة، دقت بکنید! اگر مرحوم آقای شفتی توجه می کردند تصادفاً کاری که صدوق کرده خلاف آن کاری است که خود آقای شفتی این کتاب را نوشته، این کتاب را برای اقامه حدود نوشته، اقامه حدود مبنی بر این است که این قاضی منصوب باشد. مرحوم صدوق قائل به قاضی منصوب نیست. این نکاتی است که ما عرض کردیم که با دقت، این می گوید الاتفاق على عدلين، اتفاق یعنی قاضی تحکیم، الاتفاق على عدلين في الحكومة، روشن شد؟ و چرا صدوق این کار را کرده؟ ظاهراً این است که مرحوم صدوق قائل به ولایت فقیه نبوده. روشن شد؟ یعنی دقیقاً همان کاری که الان آقای خوئی، آقای خوئی هم قائل به قاضی منصوب نیستند لكن فرقی این شد که مرحوم صدوق اصلاً حدیث را نیاورده، آن صدر را نیاورده، آقای خوئی گفت هر سه ضعیف است، فرقی این شد، گفت حدیث کلاً ضعیف است، و در درس دیروز عرض کردم که یک چیز خیلی عجیب این است که صدوق فقط صدر حدیث را حذف نکرده، نیاورده نه این که بگوییم حذف کرده، از عجائب این است که در اثنای حدیث باز کلمه فقیه تکرار شده، الان در نسخه کافی در اثنای حدیث این طور است. در اثنای حدیث. بله ایشان متأسفانه نیاورده.

قلتُ أيرایت إن كان الفقیهان عرفا حکمه من الكتاب و السنة، این جا کلمه فقیهان آمده. از عجائب این است که مرحوم صدوق این یک سطر را هم حذف کرده است، این هم خیلی عجیب است. در کافی هست، عرض کردم و از عجائب این است چون این مشکل می شود

یعنی دو تا روایت مختلف هر دو روایت مختلف مستند به کتاب و سنت، یعنی کتاب و سنت مختلفند، مرجعش این است. عجیب این است که همین روایت را، باز هم آقایان توجه نکردند، مرحوم شیخ طوسی آورده لکن به جای این کان الفقیهان عرفا حکمه دارد قوی علیهما حکمه، یک قوی دارد، بعضی ها هم خفی دارد، من فکر می کنم یا نسخه دیدم عطی علیهما، نتوانستند، یا خفی شد، اصلا نتوانستند این حکم را از کتاب و سنت در بیاورند، این هم خیلی عجیب است. در کافی یک جور است، شیخ طوسی هم یک بار از کافی نقل کرده. همان جور است، یک بار از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب نقل کرده، آن جایی که از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است عکس آن است، آن جا عرفا حکمه است، آن جا دارد که نه ممکن نشد، نتوانستند حکم را از کتاب و سنت در بیاورند. این دو تا، یک راه سوم هم راه صدوق است که کلا این سطر را برداشته، کل این سطر را برداشته، البته سطر با چاپ جدید، تقریباً، این هم یکی از عجائب است. آیا این به اشکال به صدوق بر می گردد رضوان الله تعالی علیه لکن اصحاب ما دقت نکردند، خوب دقت بکنید، این روایت به محمد ابن الحسین ابن ابی الخطاب بر می گردد. چقدر این ها دقیق بودند، کلینی از محمد ابن الحسین عن داوود عن محمد ابن عیسی عن صفوان نقل کرده است. عن داود ابن الحسین، مرحوم محمد ابن صدوق رحمه الله علیه طریقی که دارد محمد ابن الحسین عن حکم ابن مسکین عن داود، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ واقعا اگر این تاملاتی که ما می کنیم درست باشد خیلی اصحاب در این قرن چهارم عظمت نشان دادند، خیلی فوق العاده است. یعنی صدوق دقیقا عمدا این کار را کرده و مخصوصا یک نکته دیگر هم، چون می گویم اینها را نه حتی آقای شفتی، دیگران که جای خود دارد، ایشان چون خیلی کار کرده، از عجائب این است که باب اتفاق علی عدلین فی الحکومه که الان گفتم دو تا حدیث دارد، اولیش دارد روی عن داود ابن الحسین، دومیش دارد و روی داود ابن الحسین، خیلی عجیب است، دو تا حدیث در این باب، بعد طریق خودش را به داود ابن الحسین ایشان آورده است، پس این دومی، شاید هم می خواسته تاکید بکند، من فکر می کنم خیلی لطیف می خواسته بگوید من از مصدري که گرفتم صدر حدیث در آن نیست، این کان الفقیهان هم در آن نیست. این تصور پیش نیاید که مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه دخل و تصرف کرده است. صدر حدیث را انداخته، حالا عجیب است در وسط کلمه فقیهان آمده است. به نظرم یک نسخه ای از تهذیب مفتیان دارد، حالا من امروز جامع الاحادیث را همراهم نیاوردم. در یکیش هم

مفتیان دارد به جای فقیهان، پس بنابراین این که مرحوم آقای شفتی این حدیث را آوردند برای اقامه حدود، این مبنی است که اساساً صدر حدیث باشد، صدر حدیث پیش صدوق نیست، حالا ایشان چرا از صدوق نقل کردند و عنایت نفرمودند عنوان باب صدوق را، صدوق قاضی منصوب را قبول ندارد، اگر قاضی منصوب قبول نشد چطور اقامه حدود را قبول می کند، وقتی قاضی منصوب شد اقامه حدود را چطور قبول می شود؟ به هر حال ایشان هم نقل کردند. من یک مقدار امروز طولانی شد فردا ان شاء الله عبارت ایشان را چون می خواهیم بعضی از نکات را همین جا بگوییم. چون دیگه من نمی خواهم دو مرتبه تکرار بکنم. در عین عبارت ایشان شرحش داده بشود

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین